

فصلنامه آیین حکمت

سال سوم، بهار 1390، شماره مسلسل 7

فردگرایی به مثابه عمق متافیزیکی اندیشه لیبرال

تاریخ دریافت: 90/7/9 تاریخ تأیید: 90/8/21

حسین توسلی*

فردگرایی محوری‌ترین عنصر در اندیشه لیبرال است که تمایز برداشت‌های خاص این مکتب از ارزش‌های سیاسی را در مقایسه با دیگران به خوبی توضیح می‌دهد و نیز ریشه مبانی فکری این برداشت‌ها در حوزه‌های هستی‌شناسی و انسان‌شناسی و حتی معرفت‌شناسی را به روشنی بازگو می‌کند. این مقاله، زمینه‌های پیدایش، ابعاد، گونه‌ها و پیامدهای فردگرایی در اندیشه سیاسی لیبرال را و می‌کاود و به بیان ضعف‌ها و نارسائی‌های نظری و عملی آن می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: فردگرایی، لیبرالیسم، فردگرایی ذره‌ای، فردگرایی ملکی.

طرح مسأله

عمود خیمه لیبرالیسم و به تعبیر آربلاستر (19:1368) هسته متافیزیکی و هستی‌شناختی لیبرالیسم، فردگرایی^۱ است که به نظر می‌رسد علاوه بر اینکه جهت‌گیری متمایز برداشت لیبرال از آزادی، مدارا، عدالت، حقوق بشر و دیگر ارزش‌ها را در مقایسه با برداشت‌های دیگر به خوبی توضیح می‌دهد، محوریت آن در مبانی انسان‌شناسانه و پیش‌زمینه‌های هستی‌شناختی، و حتی روش‌شناختی و معرفت‌شناختی این تفکر به روشنی احساس می‌شود. بنابراین تشریح این معنا، نقش بسیار مهمی در فهم مبانی فکری این مکتب و چیستی و چرایی آموزه‌های آن ایفا می‌کند. نگارنده سعی دارد علاوه بر تحلیل فردگرایی و ابعاد و گونه‌های مختلف آن به زمینه‌های پیدایش و نیز آثار و نتایج آن در حوزه اخلاق و سیاست بپردازد.

فردگرایی، اعتقاد به نوعی اصالت و تقدم فرد نسبت به جامعه و همه پدیده‌هایی است که هویت جمعی دارند و در درجه نخست، به این معنا که وجود فرد، بنیادی‌تر و واقعی‌تر از جامعه است. ابتدا هویت فردی مقدم و مستقل از جامعه شکل می‌گیرد و سپس با کنار هم قرار گرفتن افراد و مشارکت آنها جامعه تشکیل می‌شود. جامعه چیزی جز مجموع افراد نیست و همه پدیده‌های اجتماعی باید بر اساس کنش‌های فردی تبیین شود. در درجه بعد، علاوه بر اینکه از جهت عینی و در عالم واقع، وجود فرد حقیقی‌تر از جامعه تصور می‌شود، از جهت اعتباری هم فرد مقدم بر جامعه فرض می‌شود. این جهت دوم ناظر به حوزه‌هایی مثل اخلاق، حقوق، اقتصاد و سیاست است.

i. Individualism.

برای مثال، فردگرایی از نظر اخلاقی به این معناست که فرد و علائق شخصی او اصالت دارد و ارزش آن ناشی از مصالح و آرمان‌های اجتماعی نیست؛ بلکه به عکس، این اهداف و ارزش‌های اجتماعی است که باید بر اساس خواسته‌ها و ارزش‌های افراد توجیه شود. از نظر اقتصادی نیز فردگرایی به این معناست که آزادی فعالیت فردی و مالکیت او نسبت به دارایی‌های خود اصالت دارد. عناصری چون نفع عمومی، توازن اجتماعی و آرمان‌های مساوات‌طلبانه نمی‌تواند آزادی و مالکیت او را محدود کند، مگر اینکه حاصل گزینش‌های داوطلبانه خود افراد باشد. در حوزه‌هایی مثل حقوق و سیاست هم قوانین و اختیارات تنها در صورت ارجاع به ترجیحات فردی آحاد جامعه قابل توجیه است. هیچ مرجعیتی غیر از آن - از نهادهای رسمی سیاسی گرفته تا نهادهای دینی و فرهنگی و سنت- های اجتماعی - برای تشخیص مشروعیت امور پذیرفته نیست.

البته لیبرالیسم غیر از آنارشیسم است. تفکر لیبرال، ضرورت تشکیل جامعه و دولت و نهادهای اجتماعی را انکار نمی‌کند. حتی تأثیرپذیری فرد از جامعه پذیرفته می‌شود؛ اما نکته کلیدی در فردگرایی لیبرال این است که مستقل از فرد، هیچ عنصر اجتماعی به عنوان یک غایت یا ارزش فی‌نفسه به رسمیت شناخته نمی‌شود و اعتبار همه آنها تابع علائق فردی آحاد جامعه است.

حاصل آنکه، افراد باید آزاد باشند تا اهداف خود را خودشان انتخاب کنند و بر اساس تجربه شخصی به هر شیوه‌ای که نفع خود را در آن می‌بینند، عمل کنند. آنها بیشتر به خویش فکر می‌کنند تا دیگران و درصدد تحقق نفس خویش هستند. هر چند ضرورت حیات اجتماعی، نوعی ساماندهی و در نتیجه برخی محدودیت‌ها بر رفتار فردی را ایجاد می‌کند، این امر نیز ناشی از نیاز فرد به

حیات مشترک جمعی است. هر گونه مداخله دولت و نهادهای جمعی فقط به منظور تأمین خواسته‌های محسوس و اظهارشده فردی قابل توجیه است و هیچ‌کس حق ندارد جدای از این فرآیند از مصالح واقعی سخن بگوید و بر اساس آن نسخه عملی پیچد. تنها طریق معتبر برای نیل به حقیقت، تجربه شخصی افراد است.

زمینه‌های پیدایش

رواج فردگرایی در ابتدای دوره مدرن و محوریت یافتن آن در اندیشه لیبرال، به طور قطع ریشه در بسترها و زمینه‌های پیشین دارد که به برخی از این موارد اشاره می‌شود:

1. در فضای دینی، هر فرد جدای از هیاهوهای اجتماعی، یک ارتباط باطنی با خدای خود دارد که از نظر دین مهم تلقی می‌شود. هر فردی مورد عنایت خداوند و همو موضوع هدایت دینی است و حشر او در سرای دیگر و سعادت یا شقاوت او انفرادی خواهد بود. این معنا در مسیحیت رایج به دلیل توجه بیشتر به ابعاد باطنی و توجه کمتر به ابعاد اجتماعی و فقهی، جلوه‌ای پررنگ‌تر دارد که می‌توان از آن به نوعی «فردگرایی تنزیهی مذهبی» یاد کرد؛ لکن آنچه به طور ویژه یکی از پیش‌زمینه‌های قریب فردگرایی لیبرالیسم در غرب محسوب می‌شود، جهت‌گیری خاصی است که در جریان اصلاح دینی در مقابل جریان رسمی مسیحیت حاکم (کاتولیک) رخ داد.

پس از گسترش فساد و انحطاط در کلیسا و تزلزل جایگاه متولیان آن در جریان اصلاح دینی، اقدام کلیسا برای فروش بخشش الهی و خاک بهشت در مقابل پول با اعتراض مواجه گشت و وساطت آن میان خدا و خلق انکار شد.

توبه یک امر وجدانی و باطنی است که هر کس می‌تواند بی‌واسطه در ارتباط با خدای خود آن را انجام دهد. این روند به تدریج به حوزه‌های دیگر دینداری تسری یافت. استقلال فرد در فهم و تفسیر متون دینی با هر زبانی به رسمیت شناخته شد و انحصار کلیسا در این موضوع شکست. در تعالیم پروتستان، ایمان قلبی که امری درونی و شخصی است، اهمیت بیشتری نسبت به مناسک عملی یافت و از ضرورت انطباق قالب ظاهری عمل دینی با تعالیم رسمی کلیسا رفع ید شد.

این روند، دینداری و اخلاق را به سمت شخصی شدن و اتکا به وجدان فردی متدینان سوق می‌دهد. این شعار فردگرایانه که هر کس می‌تواند کشیش خود باشد، در این فضا شکل گرفت. طی این جریان، کاهش نفوذ و اعتبار کلیسا با تقویت اعتبار وجدان شخصی و روح فردگرایی توأم می‌شود و همگام با اهمیت یافتن اتکا به تجربه شخصی، اعتبار هر گونه مرجعیت بیرونی و نهادهای رسمی - اعم از دینی یا سیاسی - کم‌رنگ می‌شود. لذا ما از این امر به مثابه یکی از عوامل زمینه‌ساز فردگرایی لیبرال یاد کردیم.

2. عامل مهم دیگر در زمینه‌سازی فردگرایی لیبرال، جریان اومانیزم¹ در ابتدای قرون جدید می‌باشد. عامل اول، یک عامل مذهبی بود که فرد در تفکر مسیحی مورد توجه بوده، مسیح برای نجات او به زمین فرود آمده و شکنجه‌ها را تحمل کرده بود؛ لکن هویت این فرد در ارتباط او با خدا معنا پیدا می‌کرد و این نگاه به فرد خدامحور بود؛ در حالی که فردگرایی مطرح در عامل دوم، مبتنی بر انسان‌محوری و اصالت دادن به نفسانیات و تمنیات انسان به صورت بریده از

i. Humanism.

جهت‌گیری دینی و بلکه در مقابل آن است.

استفاده ابزاری آبی کلیسا از شعارهای آخرت‌گرایانه و خدامحور و تحقیر عوام در قرون وسطا با واکنشی در قالب یک جریان روشنفکری برای اعاده حیثیت انسان همراه شد که در قالب بازگشت به تعالیم یونان باستان رخ نمود. از جمله شعارهای مهم این جریان، رفع اتهام و بلکه تقدس قائل شدن برای تمایلات دنیاطلبانه انسان و خواهش‌های نفسانی او بود.ⁱ

حیات دنیوی انسان به گونه‌ای اصالت پیدا کرد که نباید وسیله‌ای برای هیچ هدف والاتری فرض شود. سیطره نیروهای فوق طبیعی انکار شد و توانایی‌های شناختی انسان و دست‌آوردهای عقل و دانش بشری مورد توجه قرار گرفت. آزادی آدمی در صدر نشست و علائق وی مقیاس همه چیز گشت؛ به نحوی که هیچ معیار و منطقی غیر از خواست خود افراد برای ارزش‌گذاری امور پذیرفته نبود.ⁱⁱ

چنین موضع‌گیری‌هایی در میان متفکران لیبرال، امری آشنا و مأنوس است. به تعبیر دیگر، انسان‌محوری یکی از سنگ‌بناهای اصلی لیبرالیسم است؛ اما آنچه در جریان اومانیزم و به تبع آن در تفکر لیبرال محوریت دارد، فرد انسان است، نه ذات انسان و نه یک حقیقت نوعی مشترک که از آن یاد به انسان و انسانیت می‌کنیم.

i. مطالعه گرایش‌های رایج در رمان‌ها و نقاشی‌ها و به طور کلی هنر و ادبیات دوره

رنسانس به خوبی گویای این امر است.

ii. این موضع‌گیری‌ها تداعی‌بخش جمله معروف پروتاگوراس، سوفیست یونان باستان

است که: «انسان معیار همه چیز است.»

در جستجوی وجه تمایز لیبرالیسم با مکاتب دیگر اگر بگوئیم فردگرایی لیبرال دغدغه انسانیت و بشریت دارد، به خطا رفته‌ایم؛ زیرا دیگران هم به این امر معتقدند و چه بسا انسانیت و کرامت انسانی، جدای از علایق آحاد مردم - آن‌طور که در جامعه رایج است - در پرتو یک نگرش متافیزیکی و جهان‌بینی متفاوتی تعریف شود و بر اساس آن برخی رفتارها و گزینش‌های فردی، قبیح یا غیر انسانی قلمداد شود. مشخصه تفکر لیبرال آن است که برای هر فرد - با همه باورها، خواهش‌ها و تمایلاتی که دارد - به طور مطلق اصالت قائل است؛ بدون اینکه به دیگران اجازه داورى درباره انسانی بودن اندیشه‌ها و رفتارهای او را بدهد. به تعبیر دیگر، در اینجا فرد انسان و تمایلات فردی انسان‌ها محوریت دارد، نه انسانیت و آرمان‌های نوعی انسان. از این رو متفکران لیبرال معمولاً بر عنصر تنوع و تفاوت‌های افراد و خودمختاری فردی پافشاری می‌کنند، نه وجوه تشابه و ویژگی‌های مشترک انسانی.

3. زمینه فلسفی و نظری فردگرایی را باید در این نگرش شایع در دوره جدید سراغ گرفت که در مطالعه حقایق عالم، دریافته‌های فردی را سنگ محک حقیقت محسوب می‌کند. غالب متفکران این دوره - اعم از عقل‌گرا و تجربه‌گرا - در این نگرش همسو هستند. برای مثال، دکارت بعد از شک در همه چیز برای رسیدن به معرفت معتبر از کوگیتو یا «من می‌اندیشم» آغاز می‌کند؛ زیرا تنها سرمایه ما را در کشف حقیقت، علم به وجود خود به مثابه یک موجود متفکر و شک است. وضعیت تجربه‌گرایان نیز روشن‌تر است؛ زیرا آنان دریافته‌های حسی شخصی را تنها دریچه علم ما به عالم واقع می‌دانند. از نظر آنان، هر آنچه خارج از این گردونه باشد، فاقد ارزش معرفتی است. لذا مقولات ماورائی دینی و

حقایق غیر محسوس اخلاقی از حوزه معرفت خارج هستند و فقط آرزوهای معتقدان به آنها یا سلائق عملی و تربیتی برای تصحیح رفتارها تلقی می‌شوند. از نگاه تجربه‌گرا، اطلاعات ما از جهان طبیعت جزئی و پراکنده است. جهان دربرگیرنده اجسام منفرد و منفصل از هم به نظر می‌رسد و یک طرح و چارچوب کلی مشتمل بر اصول و قواعد پیشینی که این اطلاعات پراکنده در متن آن تفسیر شود، وجود ندارد. انسان‌ها نیز همین گونه فرض می‌شوند. انکار فطرت نوعی مشترک و جایگزینی تجربه و احساس فردی به جای آن، زمینه‌ساز فردگرایی و کثرت‌گرایی شده است.

بسیاری از متفکران لیبرال به مفاهیم کلی و هر گونه هویت کلی بدگمان هستند و فقط امور جزئی واقعی پنداشته می‌شوند. در این نگاه، حتی عقل بشر به عنوان یک منبع مشترک میان انسان‌ها برای شناخت حقایق و غایات کلی و جاودانه پذیرفته نمی‌شود؛ بلکه عقل در خدمت تنسیق دریافته‌های تجربی فردی در حوزه معارف نظری یا در خدمت آرزوها، امیال و عواطف شخصی در حوزه معارف عملی تعریف می‌شود. آنچه اصالت دارد، تجربه بیرونی یا درونی می‌باشد که امری شخصی، جزئی و منفرد است. عقل صرفاً به صورت پسینی، یک نقش ابزاری ایفا می‌کند و عقل به مثابه چراغی که شعاع نور آن حق و باطل را از هم جدا کند و داوری‌های آن لگامی برای هدایت صحیح امیال به سوی حقیقت باشد، به رسمیت شناخته نمی‌شود.

4. یکی از نتایج تجربه‌گرایی رایج در دوره مدرن این بود که به فاصله‌ای طی‌نشده‌ی میان دو حوزه واقعیت‌های عینی عالم و ارزش‌های اخلاقی معتقد شدند و حوزه حکمت عملی را به کلی بی‌ارتباط با حوزه حکمت نظری دانستند.

از نظر آنها، حکمت عملی و اخلاق صرفاً موضوع آرزوها، دلبستگی‌های درونی یا توافقات عملی و قراردادهای ماست و ارتباطی با عالم واقع ندارد. اگر جهان که موضوع علم و معرفت است، عاری از هر گونه بعد اخلاقی و غایی باشد، به هیچ وجه نمی‌توان از طریق یک شیوه معرفتی معتبر، نتایجی اخلاقی و ارزشی به دست آورد.

دیگر چنین نیست که مثل نگاه‌های سنتی، برداشت‌های اخلاقی در چارچوب تبیین هستی‌شناسانه از عالم و نیز تبیین انسان‌شناسانه از ماهیت نوعی انسان‌ها تشریح و توجیه شود. هر فرد آزاد است که جدای از این واقعیت‌ها بر اساس آرزوها و امیال شخصی و تجربه بیرونی یا درونی خود، جهت‌گیری‌های اخلاقی را برگزیند. هر گونه ارتباط دادن اخلاقیات به واقعیت‌های هستی‌شناسانه، متهم به مغالطه طبیعت‌گرایانه و خلط میان امر واقعⁱ و ارزشⁱⁱ خواهد شد. موضوع شکاف میان ارزش و امر واقع آن طور که به هیوم نسبت داده شده است، یک عقیده رایج و متسالم^۳ علیه میان متفکران لیبرال است.

حال سؤال این است که اگر اخلاقیات و آرمان‌های انسانی پشتوانه واقعی و منطقی ندارند، بر چه اساسی استوار می‌گردند و چه منبعی برای آنها تعیین تکلیف می‌کند؟ آیا این امر به کلیسا - به عنوان نماینده یا مفسر کلمات الهی - واگذار می‌شود؟ واضح است که ارجاع این مطلب به کلیسا یا هر نهاد بیرونی دیگر خوشایند نگاه لیبرال نیست. اگر در امور دینی، وجدان شخصی افراد محل نزول الهامات و ندهای الهی است و همین معنا زمینه استغنائی فرد از مراجعه به نهادهای رسمی دینی را فراهم می‌کند، در امور اخلاقی هم وجدان شخصی

i. fact.

ii. value.

ملاک قرار می‌گیرد و تأکید می‌شود که هر فرد باید خودش ارزش‌های مورد قبول خود را انتخاب کند و نظام اخلاقی خویش را رقم بزند. هیچ نهاد بیرونی حق صدور حکم در این زمینه و تحمیل آن به افراد را ندارد.

از این طریق، خودمختاری فرد و رهایی او از سلطهٔ نهادهای بیرونی و اجتماعی در زمینهٔ اخلاق فراهم می‌شود؛ اما معضل این است که چگونه می‌توانیم ادعاهای مشروع را از نامشروع باز شناسیم؟ مسلماً همهٔ ادعاهای افراد و مطالبات آنان پذیرفتنی نیست. دلیل تراشی برای توجیه زیاده‌خواهی‌ها و هوس‌های شخصی امری رایج است؛ در حالی که برای وضع قوانین و اجرای آنها و ساماندهی امور جامعه باید دست به قضاوت بزنیم و عملاً اقدام کنیم. فردگرایی اخلاقی، ارزش‌ها را امری شخصی می‌داند و از تأمین یک پشتوانهٔ منطقی برای توجیه تئوریک اقدامات ما در این زمینه قاصر است. بر این مبنا، در عرصهٔ عمومی نمی‌توان میان شریف و سخیف و نیز فضیلت و رذیلت تفاوت اخلاقی قائل شد. برای پایه‌ریزی نظام حقوقی و سیاسی، هیچ مبنای اخلاقی قابل توجیه منطقی و تئوریک نخواهد بود و روند امور باید به اتفاق یا گزینش‌ها و توافقی‌های دلخواهانه سپرده شود.

از نظر فردی نیز جدایی ارزش از واقع و تهی دانستن کائنات از غایات و ارزش‌ها و ابتدای این امور بر میل و ارادهٔ انسان - صرف‌نظر از صحت و سقم آن - دو پیامد مهم به دنبال دارد: اول اینکه، اخلاق امری ساختگی و بی‌ریشه قلمداد می‌شود و این امر به معضل بی‌معنایی در زندگی دامن می‌زند. نویسندگان لیبرال معمولاً منبع جوشش اخلاقی را امیال و تمنیات درونی فرد می‌دانند و خودآئینی حاصل از آن را به عنوان استقلال و رهایی فرد از فشارهای بیرونی می‌ستایند؛

غافل از اینکه این رویه جایی برای تعهد به موازین و ارزش‌های اصیل که جدای از امیال و احساسات شخصی ارزشمند است و شرافت انسانی و معناداری زندگی ما در گرو تعهد به آن است، باقی نمی‌گذارد.

پیامد دوم، بیگانگی انسان از جهان طبیعت و غربت و تنهایی او در میان سکوت و تاریکی بدون ابتدا و انتها و حوادث بی‌معنا در طبیعت است که این امر جدایی میان فرد و بقیهٔ هم‌نوعان او را نیز در پی دارد؛ زیرا ارزش‌ها و ملاک‌ها شخصی و متکثر است و هیچ سقف مشترکی بر سر گزینش‌ها و تجربیات افراد جدای از هم قرار ندارد.¹ هر کس به دنبال منافع شخصی خویش است، مگر اینکه اینکه به طور اتفاقی منافع مشترکی پیدا شود که در آن صورت هم هر فردی مصلحت‌اندیشانه و از دریچهٔ منافع شخصی و با نگاه ابزاری به دیگران می‌نگرد.

در چنین جامعه‌ای میزان همبستگی و دلبستگی به میثاق‌های اجتماعی و التزام عملی به موازین جمعی بسیار شکننده خواهد بود. فرد عاقل و حسابگر بر اساس منطق این تفکر تا وقتی منافع خود را فراهم ببیند، به این امور پای‌بند خواهد بود؛ اما به محض اینکه راه‌گزینی بر خلاف آن بیابد، در تأمین منافع خود تردیدی به خود راه نمی‌دهد. او لزومی نمی‌بیند که برخلاف منافع شخصی و در پاسخ به شعارهای نوع‌دوستانه و الزامات بیرونی نهادهای اجتماعی، خود را به زحمت بیندازد. شهروندان در چشم او، رقبایی بیگانه و دارای اهداف شخصی جدا از هم هستند.

1. از نظر لغوی هم واژهٔ «Individualism» ریشه در واژهٔ «Divid» دارد که به معنای جدا جدا کردن، تقسیم و انقسام است. «Individual» یعنی شیء یا کسی که از دیگران جدا شده باشد.

فردگرایی لیبرال در طبیعت نخستین خود، با اصولی مثل لزوم احترام به کرامت و حقوق دیگران و رعایت برابری و عدالت در برخورد با آنان ناسازگار است. تفکر لیبرال نیز برای حفظ موجودیت جامعه، ناچار به تحکیم همبستگی اجتماعی است؛ لکن این امر با روح فردگرایی که با جدایی و کناره‌گیری از جمع همدم است، همسویی ندارد.

متفکران لیبرال برای این مشکل راه‌حل‌های مختلفی در پیش گرفته‌اند. هابزⁱ معتقد به ایجاد یک قدرت مطلق متمرکز است؛ به نحوی که اختیار همه چیز در دست او باشد تا جلوی تعدیات را بگیرد و نظم و امنیت را برقرار سازد. آدام اسمیتⁱⁱ ادعا می‌کند وقتی هر یک از افراد بدون توجه به دیگران و مصالح اجتماعی فقط منافع شخصی خود را دنبال می‌کنند، یک دست نامرئی در بازار آزاد به طور طبیعی و خودجوش میان این تلاش‌ها و رقابت‌ها هماهنگی به وجود خواهد آورد که این امر به رونق بیشتر و مصلحت عمومی جامعه می‌انجامد و نفع همگان در آن خواهد بود و نیازی به دخالت دولت برای تنظیم امور یا تشویق افراد به سوی اهداف اجتماعی و نوع‌دوستانه یا هر گونه هدایت و برنامه‌ریزی نیست. بنابراین گفته‌اند سودجویی شخصی اغنیا بهتر از خیرخواهی آنان می‌تواند منافع فقرا را تأمین کند. در این الگو، هر گونه دخالت برای حمایت از حقوق ضعفا و تعدیل نابرابری‌ها با اتهام اخلال در مکانیسم آزاد بازار، ناروا و غیر مشروع و مضر قلمداد می‌شود. متفکران لیبرال گاهی این الگو را که در حوزه اقتصاد مطرح شده است، به حوزه‌های دیگر نیز تعمیم داده‌اند.

i. Thomas Hobbes.

ii. Adam Smith.

ابعاد فردگرایی

گذشته از زمینه‌ها و ریشه‌های شکل‌گیری فردگرایی، این امر ابعاد مختلفی دارد که باید به تفکیک مورد توجه واقع شود. هسته مشترک همه ابعاد، اصالت فرد و تقدم آن بر جامعه و هویت‌های جمعی است که این معنا در عرصه‌های گوناگون به کار گرفته شده و به تعبیر دیگر، با قرائت‌های مختلفی همراه بوده است.

1. بعد هستی‌شناسانه

گاهی بحث بر سر نحوه شکل‌گیری جامعه و تشکل مدنی است که در اینجا فردگرایی به معنای تقدم وجودی فرد و واقعی‌تر بودن هویت او و انتزاعی بودن مفهوم جامعه است. (فردگرایی هستی‌شناسانه). از نظر متفکران لیبرال، اجتماع یک مفهوم انتزاعی و حاصل کنار هم قرار گرفتن افراد است. جامعه چیزی جز مجموع افراد نیست و لذا منافع جمعی نیز چیزی جز مجموع منافع افراد تشکیل‌دهنده این جمع نخواهد بود. ما نمی‌توانیم جدای از مجموع منافع و خواسته‌های فردی، به صورت مستقل از مصالح اجتماعی و آرمان‌های عمومی انسانی سخن به میان آوریم. در این نگاه، همه پدیده‌های اجتماعی به نوعی به واقعیت‌های فردی تحویل برده می‌شوند و بر اساس کنش‌های فردی تبیین می‌گردند.

از نظر بنتام،ⁱ اجتماع صرفاً یک پیکره فرضی است و برای یک مفهوم فرضی و خیالی نمی‌توان جدای از واقعیت افراد و منافع آنها حسابی باز کرد. هایکⁱⁱ

i. Jeremy Bentham.

ii. Friedrich von Hayek.

تأکید می‌کند عناوینی مثل اجتماع، نظام اقتصادی و امثال اینها انتزاعاتی هستند که دانشمندان علوم اجتماعی نباید آن را با واقعیت اشتباه بگیرند. پوپرⁱ نیز معتقد است بیشتر موضوعات علوم اجتماعی، عناوینی انتزاعی هستند که ساختار نظری دارند؛ مثلاً ارتش یا جنگ مفاهیم انتزاعی هستند و آنچه ملموس و واقعی است، افراد فراوانی هستند که کشته می‌شوند یا لباس متحدالشکل دارند. آیزایا برلینⁱⁱ این باور را که تاریخ و رفتار انسان‌ها به وسیله عوامل غیر شخصی مثل طبقه، ملت یا نظام سرمایه‌داری تعیین می‌شود، به مثابه نوعی اسطوره جامعه‌شناختی می‌داند که در قالب مفاهیم علمی به جان‌مندانگاری جدیدی تبدیل شده و در نتیجه آزادی فردی را تحت‌الشعاع قرار داده است. (آربلاستر، 1368: 55-77)

از دیدگاه پوپر، کل‌گرایی نه تنها غیر علمی است، مبنایی برای رؤیایپردازی سیاسی به وجود می‌آورد که هدفش قالب‌ریزی کلی جامعه بر اساس طرحی معین است. به تعبیر دیگر، از دیدگاه امثال پوپر درباره انکار هویت‌های کلی و اینکه علوم اجتماعی فقط می‌تواند افراد را مطالعه کند، می‌توان به فردگرایی روش‌شناسانه یا معرفت‌شناسانه یاد کرد. البته فردگرایی هستی‌شناسانه پیش‌فرض فردگرایی روش‌شناسانه است و در صورت ابطال آن جایی برای این معنا باقی نمی‌ماند.

دیدگاه متفکرانی مثل هگلⁱⁱⁱ که برای دولت و روح حاکم بر جامعه اصالت قائل هستند و فرد را در سایه آن تفسیر می‌کنند، در نقطه مقابل فردگرایی قرار دارد. در یک نگاه کلی می‌توان گفت سرمایه‌داری متکی بر فردگرایی لیبرالیستی

i. Karl Raimund Popper.

ii. Isaiah Berlin.

iii. Georg Wilhelm Friedrich Hegel.

است؛ اما سوسیالیسم با جهت‌گیری کل‌گرایانه معتقد است وجدان فردی به تدریج طی مراحل تاریخی باید به وجدان جمعی مبدل گردد؛ همان‌طور که هویت فرد، آگاهی و حتی آزادی او را در چارچوب موقعیت اجتماعی‌اش تعریف می‌کند.

2. بعد اخلاقی

گاهی سخن از حقانیت و اعتبار ارزش‌ها و آرمان‌هاست و اینکه الزامات و قیود محدودکننده اخلاقی در عرصه مناسبات اجتماعی باید چگونه و بر چه اساسی تنظیم شود. تفکر لیبرال در اینجا بر ترجیحات و علائق فردی تکیه می‌کند و مرجعیت نهادهای بیرونی برای توجیه این امور را نمی‌تابد؛ مگر اینکه برخاسته از اراده و توافق افراد باشد. هیچ مرجعی نمی‌تواند مقدم بر خواست افراد درباره خیر و شر امور فتوا صادر کند و نسخه عملی بپیچد؛ از نهادهای رسمی سیاسی گرفته تا نهادهای دینی و سنت‌های فرهنگی و اجتماعی. هر گونه وظیفه و مسئولیت اخلاقی در جامعه باید از طریق حقوق فردی و مسئولیت ما در قبال آن برخیزد و غیر از حقوق، امیال و گزینش‌های فردی هیچ اصل و قاعده‌ای و هیچ مرجعیت و اقتداری در حوزه ارزش‌ها پذیرفته نیست.

از نظر غالب اندیشمندان لیبرال، فرد سرچشمه ارزش‌ها بوده، علایق او هر چه باشد، صحیح و عقلانی و پذیرفته است؛ زیرا هیچ مقیاس جداگانه‌ای که اعتبار جمعی برای سنجش آن داشته باشد، در کار نیست. در اینجا با تهافتی در به کارگیری مفهوم عقل و عقلانیت روبه‌رو می‌شویم. این مفهوم معمولاً معنای روشن‌اندیشی که انسان را به سوی رفتار منطقی و مطابق موازین صحیح و صلاح واقعی رهنمون می‌گردد، به کار برده می‌شود؛ به طوری که نمی‌تواند با تبعیت از

هوا و هوس و امیال نفسانی - آن هم به نحو بی‌قید و شرط - یکسان قلمداد شود. حال این سؤال پیش می‌آید که چگونه می‌توان گزینش‌های فردی را به طور مطلق، عقلانی و پشتوانه ارزش‌ها تلقی کرد؟ این سؤال مهمی است که در ارزیابی انظار متفکران لیبرال باید به آن توجه داشت.

عده کمی از متفکران لیبرال که گرایش عقل‌گرا داشته‌اند - مثل اسپینوزا و کانت - در اینجا عقل را به همان معنای عقل‌غایت‌اندیش و قوه فرقان حق و باطل به کار برده‌اند که نمی‌تواند تابع تمنیات افراد باشد؛ اما قطعاً این نظر با فردگرایی اخلاقی به معنای تجربه‌گرایانه آن قابل جمع نیست؛ زیرا اصول عقلی را حقایقی می‌داند که برای خود اصالت دارد و تابع تمایلات نفسانی در تجربه فردی نیست؛ بلکه هدایت‌گر امیال به سوی حقیقت است. حال اینکه امثال کانت چگونه میان این معنا و فردگرایی جمع می‌کنند، به آن اشاره خواهیم کرد.

در مقابل، اکثر متفکران لیبرال که گرایش تجربه‌گرا دارند، برای حل مشکل، مفهوم عقلانیت را از تعهد به حق و حقیقت و بهره‌مندی از نور معرفت به غایات تهی دانسته، آن را صرفاً به یک ابزار محاسبه که در خدمت هر هدفی قرار می‌گیرد، تحویل برده‌اند. کسانی چون هابز و هیوم به صراحت می‌گویند این میل، نفرت، شهوت و غضب انسان است که مقاصد او را مشخص می‌کند و عقل چیزی جز برده شهوات انسان نیست. عقلانیت آن قوه حسابگری است که فقط به کار تسهیل و تسریع در رسیدن به اهدافی که امیال قبلاً تعیین کرده‌اند، می‌آید.

3. ابعاد دیگر فردگرایی

در بحث سیاست‌های اقتصادی یا نظام مطلوب اقتصادی، دو بلوک فکری شناسنامه‌دار در مقابل هم قرار می‌گیرند: یکی با نگاه جمع‌گرایانه - و نمونه

شاخص آن سوسیالیسم - که بر اساس آرمان‌های جمعی مثل عدالت و برابری، اختیاراتی را برای دولت قائل است که مقدم بر علائق فردی آحاد جامعه، مبنای تنظیم سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی قرار می‌گیرد. دیگری با نگاه فردگرایانه - و نمونه شاخص آن سرمایه‌داری - که بر اساس اصل آزادی فعالیت‌های اقتصادی و الگوی نظریه انتخاب طبیعی، رقابت آزاد افراد و بنگاه‌های خصوصی در بند منافع شخصی را ضامن رونق اقتصادی می‌داند و دخالت دولت و نهادها در این روند را نمی‌پذیرد. مدعای این تفکر آن است که تلاش افراد خودگرا برای نیل به منافع شخصی در رقابت با دیگران، خودبه‌خود به رونق بیشتر جمعی منجر خواهد شد. دخالت‌های پدرسالارانه برای پیشبرد آرمان‌های انسانی و اجتماعی و حمایت از اقشار ضعیف و آسیب‌پذیر - حتی با نیت خیرخواهانه - مخل پیشرفت اقتصادی است؛ علاوه بر اینکه از نظر حقوقی نیز مشروع نیست. بلوک دوم (سرمایه‌داری) پیوند وثیق و دوسویه با لیبرالیسم دارد، به نحوی که زمینه‌ها و مراحل تاریخی تطور اندیشه‌ها و نظریات لیبرالیسم از یک طرف و رخدادها و نتایج عملی در نظام سرمایه‌داری از طرف دیگر، هر کدام به صورت متناظر با یکدیگر قابل مطالعه و تبیین هستند.

فردگرایی با همین رویه، در حوزه‌های حقوقی و سیاسی هنگام بحث درباره توجیه بنیادهای نظام حقوقی و مشروعیت اقتدارات سیاسی نیز جریان دارد. قابل پیش‌بینی است که در اینجا تفکر لیبرال، مبانی این امور را نه در سنن اجتماعی یا تعالیم دینی یا پیش‌آگاهی‌های عقلی، بلکه در حقوق ذاتی افراد جستجو می‌کند؛ حقوقی که در دیدگاه‌های تکامل‌یافته‌تر لیبرال، فارغ از هر چارچوب نظری پیشینی صرفاً به ادعاهای و تمایلات فردی بستگی دارد و تنها قیدی که پذیرفته

می‌شود، این است که مزاحم حقوق و آزادی‌های دیگران نباشد. البته این قید هم ناشی از ضرورت حیات اجتماعی و نیاز افراد به این امر است.

فردگرایی ذره‌ای (اتمیسیم)

در ابتدای دوران مدرن، توماس هابز متفکر منحصر به فردی است که ایده‌های او در گسترش فردگرایی بسیار موثر بوده است. بر اساس ماتریالیسم روشی و نگاه مکانیستی هابز، انسان اسیر عوامل کور طبیعی است که زندگی غریبانه‌ای را در متن جهانی بیگانه طی می‌کند و در پاسخ به دغدغه‌های درونی خود نمی‌تواند معنا و غایتی را در عالم هستی بیابد و در نتیجه، به آرزوهای پی‌درپی و زودگذر دل می‌بندد و لذا یذ ملموس آنی را غنیمت می‌شمرد.

در صحنه جامعه هم افراد به منزله ذرات مادی و اتم‌های متحرک هستند که هر کدام به دنبال مقاصد شخصی می‌گردند و دیگران را به چشم رقیب یا ابزاری برای رسیدن به اهداف خود می‌نگرند. این در حالی است که هیچ نظام ارزشی و آرمان و معیار اخلاقی مشترکی وجود ندارد. اخلاقیات یک امر شخصی، نسبی، متکثر و تابع امیال و عواطف افراد محسوب می‌شود و خیر و شر مطلق و مستقل از تمایلات فردی وجود ندارد. بنابراین وضع طبیعی به نحو نگران‌کننده‌ای در معرض ستیز و ناامنی است. اگر هابز به استقرار یک قدرت مطلق متمرکز و قوی تکیه می‌کند، از آن روست که بتواند این ذرات بیگانه از هم را که اقتضای طبیعی آنها نزاع و دوری از یکدیگر است، به اجبار در کنار هم تحت نظم، صلح و امنیت نگاه دارد.

جامعه بنایی حاصل از کنار هم قرار گرفتن این ذرات و اتم‌ها می‌باشد که مصلحت‌اندیشانه و به صورت صناعی (نه طبیعی) با هدف تأمین صلح و امنیت

برای نیل هر یک از آحاد جامعه به مقاصد شخصی تشکیل شده است. همان‌طور که در حوزه علوم طبیعی، طبیعت مجموعه‌ای از ذرات مادی منفصل از هم است و همه رخدادهای فیزیکی و شیمیایی بر اساس حرکت و تعامل میان اتم‌ها و ملکول‌های تشکیل شده از آنها قابل تبیین است، در جامعه انسانی هم افراد عناصر واقعی محسوب می‌شوند و جنب و جوش و کنش و واکنش مبتنی بر میل و نفرت و غرایز طبیعی آنها - آن‌طور که در نظام معرفتی هابز آمده - منشأ شکل‌گیری پدیده‌های اجتماعی است.¹

نگاه سنتی، جامعه را همچون خانواده، دارای ساختاری مقدم بر هستی فرد می‌داند که فرد در متن آن متولد می‌شود و ناچار است از مقتضیات آن تبعیت کند. در این نگاه، زندگی و هویت فرد به عنوان عضوی از اجتماع در چارچوب مناسبات جمعی معنا پیدا می‌کند. از دیدگاه سنتی، انسان به طور طبیعی اجتماعی

1. پیشینه این تفکر را می‌توان در دوران باستان در اتمیسم و لذت‌گرایی اپیکور سراغ گرفت. از نظر اپیکور، عالم متشکل از اجسام و یک فضای خالی می‌باشد که مکان آنهاست و اجسام مرکب از ذوات مادی از قبل موجود (اتم‌ها) هستند که از میان رفتن اجسام به معنای انحلال مجددشان به همان ذرات تشکیل‌دهنده آنهاست. این اتم‌ها توپر و تقسیم‌ناپذیرند و تعدادشان نامتناهی است. رخدادهای پدیده‌های عالم، یک زایش ناشی از تصادم و ترکیب این اتم‌هاست که ذراتی متحرک و دارای اشکال گوناگون هستند. نفس انسانی هم مرکب از اتم‌هاست؛ با این تفاوت که دارای جزء عقلانی و عاطفی است و اتم‌های تشکیل‌دهنده آن کامل‌تر (صاف و گرد) از جمادات است. نگاه اپیکور به حوادث عالم مکانیستی است و غایت‌انگاری در آن جایی ندارد. از طرف دیگر، او در حوزه اخلاق لذت را غایت زندگی می‌داند و انتخاب‌های عملی انسان را بر اساس آن توجیه و تبیین می‌کند. البته تفسیر او از لذت نیاز به تفصیل بیشتری دارد. (ر. ک: کاپلستون، 1878: فصل 37).

است و جامعه نیز ساختاری طبیعی دارد؛ لکن در نظر هابز، ساز و کارهای شکل مدنی و سیاسی اموری صناعی هستند که مانند یک شرکت سهامی، افراد آن را تأسیس می‌کنند. در نگاه ذره‌ای هابز، آحاد جامعه افراد خودکفا و بیگانه از هم هستند که بر اساس منافع شخصی عمل می‌کنند و همه چیز به روابط ارادی و قراردادی بستگی دارد. وی برای افراد یا اتم‌ها واقعیت قائل است و مفاهیم کلی و دارای هویت جمعی را مانند نامی که بر اشیا می‌گذاریم، امری ذهنی می‌داند.

ساختار طبیعی نهاد اجتماعی در نگاه سنتی این زمینه را فراهم می‌کرد که پدیده‌های اجتماعی، اموری اجتناب‌ناپذیر و خارج از اراده افراد و غیر قابل دخل و تصرف قلمداد شوند که موجب سوء استفاده حکومت‌ها و هم‌پیمان آن یعنی کلیسا شده بود. مدل ذره‌ای هابز، راه حلی برای درهم شکستن هیمنه سلسله مراتب اجتماعی در نظام فئودالی و سنت‌های قرون وسطایی است که راه را برای ایجاد اصلاحات مورد نظر طبقه جدید در حال شکل‌گیری یعنی بورژوازی هموار می‌سازد.

از نظر هابز، تنها بنیادی که برای توجیه حقوق و قوانین در عرصه عمومی قابل دسترسی است، حق فرد در صیانت از ذات است و قوانین طبیعی که سرمشق رفتار فردی است، از این امر برمی‌خیزد. همه الزامات و تکالیف تنها بر اساس این حق و به شرط اینکه این حق را نقض نکند، قابل توجیه است. به عبارت دیگر، آن ارزش اخلاقی بنیادین که به طور مطلق پذیرفته می‌شود و اصالت دارد و بقیه ارزش‌ها به آن باز می‌گردند، همین حق فردی است که هیچ تکلیفی مقدم بر آن متوجه فرد نیست. وظیفه دولت و نهادهای اجتماعی نیز حفاظت از این حق است، نه پیشبرد جامعه به سوی اصول و اهدافی که مستقل

از این حقِ فردی اصالت دارد. اگر از اعتبار خود این حق سؤال شود، هابز با رویکردی طبیعت‌گرایانه پاسخ می‌دهد این امر در واقعیتِ روان‌شناختیِ انگیزه‌ها و تمایلاتِ غریزی و عاطفی انسان ریشه دارد، نه اینکه بر اساس برخی پیش‌آگاهی‌های عقلی و متافیزیکی در یک نظام ارزشی متقدم قابل تبیین باشد. از این نگرش می‌توان به «بنیان فردگرایی لیبرال» تعبیر کرد که هابز آن را پایه‌گذاری کرد. استدلال‌ها و ایده‌های او یکی از سازش‌ناپذیرترین قرائت‌های فردگرایی هستی‌شناسانه و نیز فردگرایی اخلاقی را رقم زده است. همان‌طور که منتقدان توجه کرده‌اند (آربلاستر، همان: 42) فرد منعزل از جامعه که شخصیت، ذائقه و اراده کاملاً مستقلی دارد، شخصیت او خارج از مغناطیس فرهنگ، آداب و رسوم و آموزش و پرورش جامعه تثبیت می‌شود برای خودش اهداف و ترجیحاتی دارد که بر اساس آن تصمیم‌گیری می‌کند و در تنهایی و عزلت از رضایت خاطر بهره‌مند می‌شود، تصویری انتزاعی است. این تصور با واقعیت تأثیرپذیری و هویت‌یابی نوع افراد در متن فرهنگ جامعه منطبق نیست.

در مقابل، جامعه‌گرایان معتقدند خودیِ فرد در متن رفتارها و نقش‌های اجتماعی و در درون فرهنگ جامعه شکل می‌گیرد. فرد منعزل از محیط اجتماعی، فاقد شخصیت و لذا فاقد هدف و اصول ارزشی است. دلبستگی‌ها و وابستگی‌های فرهنگی و اجتماعی جزئی از وجود افراد است و آنها با مشارکت در امور به نوعی، هویت شخصی خویش را توسعه می‌بخشند و فقدان این جنبه از حیات، فرد را از درون دچار خلأ می‌کند. به عبارت دیگر، تلاش فردگرایان برای خودمختاریِ فردی به نحو مطلق به نهیلیسم و پوچی منجر می‌شود. این اشکال

دومی است که به فردگرایی وارد کرده‌اند.^۱

دیدگاه‌های افراطی تر فقط برای جامعه واقعیت قائل هستند و معتقدند فرد وجود ندارد، مگر در میان تار و پود روابط اجتماعی. آنچه حقیقت دارد کل است، نه فرد. جزء یک مفهوم انتزاعی برخاسته از حالات و اطوار وجودی کل است که در این زمینه، آثار هگل و پیروان او قابل بررسی است. تفکر ذره‌ای به طور بدبینانه فقط تمایزها و بیگانگی‌ها را ملاحظه کرده، چشم خود را بر عواطف مشترک، نوع‌دوستی‌ها، همدلی‌ها و دیگر مقومات طبیعی حیات جمعی که در عین حال قوام‌بخش خود فردی هم می‌باشد، بسته است. این تفکر، اشخاص را به سوی خودمحوری و بی‌تعهدی نسبت به میثاق‌های اجتماعی سوق می‌دهد.

ما ضمن رد فردگرایی و اذعان به نفوذ همه‌جانبه محیط و جامعه بر شخصیت فردی و وابستگی و تقوم طبیعی شخصیت فردی و رشد آن به جامعه و فضای اجتماعی، سخن جامعه‌گرایان را نیز اگر به معنای غیر ممکن بودن خروج فرد از هیمنه هنجارهای جامعه و نقد آن با تکیه بر تفکر عقلانی باشد، افراط از جانب دیگر می‌دانیم. همچنین اگر ما در ورای امیال و ترجیحات شخصی به وجود غایات و اصول ارزشی قائلیم، این طور نیست که آن را برآمده از مقتضیات و مناسبات موجود در جامعه بدانیم. معنای اینکه می‌گوییم محیط در رشد فرد و فعلیت یافتن استعدادها و موثر است، این نیست که طبیعت وجودی فرد به طور صددرصد منفعل از محیط است. زمینه‌های عقلانی، وجدانی و گرایش‌های فطری و ویژگی‌های شخصی و وراثتی عوامل مهمی است که موجودیت آنها

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه، به آثار چارلز تیلور، مایکل سندل و دیگر جامعه‌گرایان

مراجعه کنید.

ناشی از جامعه نیست؛ هر چند شکوفایی و بالندگی یا رخوت و خمود آن می-تواند متأثر از فضای اجتماعی باشد.

فردگرایی ملکی

فردگرایی ملکی نامی است که بر دیدگاه جان لاک¹ نهاده شده است. او در تبیین تشکل سیاسی بر مفهوم مالکیت خصوصی تکیه دارد. عمده‌ترین دلیل و فلسفه وجودی جامعه مدنی از نظر او، صیانت از حق مالکیت شهروندان است. لاک در فصل پنجم رساله دوم در باب حکومت (1878) چنین توضیح می‌دهد: خداوند جهان را مشترکاً به انسان‌ها عطا فرموده و عقل استفاده از آن را نیز در اختیارشان قرار داده است. هر فرد به طور طبیعی، مالک بدن خود و استعدادهای آن است و هر آنچه تولید می‌کند، به او تعلق دارد. جامعه در این امر سهمی ندارد و نهادهای اجتماعی حق تصرف یا مسئولیتی برای دخالت و تصمیم‌گیری به جای فرد درباره دارایی‌های او را ندارند. زندگی هر کس به خود او تعلق دارد و او می‌تواند هر طور که مایل است، عمل نماید.

این اختیار دارای یک حق طبیعی مقدم بر جامعه سیاسی و قراردادهای مربوط به آن است که اعتبار آن از جامعه و نهادهای مربوطه اخذ نشده و یک اصل حاکم بر مناسبات اجتماعی است. بنابراین دولت فراتر از آنچه خود افراد با رضایت خاطر به او اعطا کرده‌اند، آمریتی نسبت به دارائی‌های آنان ندارد و قدرت اجرایی و تقنینی دولت محدود به اختیاراتی است که افراد در وضع طبیعی از آن بهره‌مند بوده‌اند و سپس رضایت‌مندان به آن تفویض کرده‌اند.

البته مفهوم دارایی در قاموس تفکر لاک، وسیع‌تر از اموال مادی است و شامل

i. John Locke.

حیات فرد و آزادی‌های او نیز می‌شود. منظور وی از مالکیت، اختیارداری فرد نسبت به همه امور زندگی خویش است که به منزله دارایی او محسوب می‌شوند. اگر فرد هیچ مالی هم نداشته باشد، مالک اعضای بدن، مهارت‌ها و نتایج کار خود خواهد بود.

در این نگاه، گزینش‌ها و ترجیحات و امیال فردی اصالت پیدا می‌کنند و از ناحیه جامعه هیچ میزانی مقدم بر تشخیص خود فرد برای سنجش خوب و بد این ترجیحات و مشروع و نامشروع آن پذیرفته نمی‌شود. فرض این است که هر کس به دنبال ارضای امیال خویش است و ترجیحات هیچ کس بر دیگری تقدم ندارد. فقط یک ساماندهی اجتماعی برای پیشگیری از نزاع و تزامم میان آنها ضرورت دارد که این هم برای نفع خود افراد و نیاز آنها به حیات اجتماعی توأم با صلح و امنیت است. افراد بر اساس همان حسابگری نفع طلبانه، محدودیت‌های ناشی از این ساماندهی را درک می‌کنند و می‌پذیرند.

مبانی معرفتی اندیشه لاک - مانند هابز - مبتنی بر تجربه‌گرایی رایج در دوران مدرن است. او همه ادراکات ما را اکتسابی می‌داند و تنها دریچه کسب معرفت را حس و تجربه می‌پندارد؛ اعم از حس بیرونیⁱ که ناظر به جهان خارج است یا حس درونیⁱⁱ که ناظر به احوال و افعال نفس آدمی است. کارکرد عقل در این باره نیز منحصر به پردازش و تنسيق مواد حاصل از تجربه و استنتاج از آنهاست. همان طور که قبلاً اشاره کردیم، تجربه‌گرایی و محوریت تجربه‌های متکثر فردی، نوعی زمینه فلسفی و نظری برای گرایش به فردگرایی در حوزه حکمت عملی مثل اخلاق و سیاست است.

i. Sensation.

ii. Reflection.

توجه لاک به بعد اقتصادی مسأله، ناشی از اقتضائات تاریخی در انگلستان زمان او و جبهه‌گیری‌های طبقه نوپای بورژوازی در مقابل نظام فئودالی گذشته بود. او همسو با مواضع حزب ویگ و در راستای منافع مالکان و بازرگانان و سرمایه‌داران نوپدید از مالکیت خصوصی و آزادی اقتصادی بی‌قید و شرط و نامحدود حمایت می‌کند. از نظر او، دولت نمی‌تواند بدون رضایت خود افراد از آنها مالیات اخذ کند یا محدودیتی برای دارایی‌های آنان قائل شود. اندیشه لاک پایه‌ای برای شکل‌گیری نظریات اقتصاد کلاسیک و سرمایه‌داری افسارگسیخته در زمان‌های بعد بود.

نظریه سیاسی لاک در توضیح وضع طبیعی و تبیین چگونگی شکل‌گیری شاکله مدنی جامعه نیز مانند هابز مبتنی بر فردگرایی و واقعی‌تر دانستن فرد نسبت به جامعه و رد ایده ارسطویی مبنی بر مدنی بالطبع بودن انسان است. از نظر او، اجتماع یک پدیده صنعتی و حاصل یک فرآیند آگاهانه و ناشی از اراده افراد برای مشارکت در حیات جمعی و پیشگیری از هرج و مرج است.

لاک معتقد است در وضع طبیعی که قدرت مافوقی بالای سر افراد نیست، سه خلأ وجود دارد: یکی قانون مورد اتفاقی که همگان آن را به رسمیت بشناسند؛ دوم داور مشترک بی‌طرف و مورد وثوق که حرف او فصل‌الخطاب باشد؛ سومی آمریت مقتدر برای تصمیم‌گیری و پیشبرد امور اجرایی جامعه. به زعم لاک، در همه اینها مشروعیت اقتدارها ناشی از توافق میان افراد و تفویض اختیار از سوی آنهاست، نه اینکه متکی بر سنت‌های پیشین باشد یا از اراده تشریحی خداوند یا توانایی‌ها و صلاحیت‌های اخلاقی ناشی شده باشد. منبع نخست صلاحیت‌های تقنینی، اجرایی و قضایی همان اختیارداری و مالکیت هر فرد نسبت به دارایی‌های

خود است.ⁱ

فردگرایی اخلاقی

اندیشه اخلاقی در دوره جدید غرب بیشتر در قالب دو جریان فکری استمرار یافته است: یکی سودگراییⁱⁱ بنتام و میلⁱⁱⁱ و دوم وظیفه‌گرایی کانت.^{iv} ابتدای ارزش‌های اخلاقی بر خیر و شر محسوس و سنجش آن با میل و نفرت آدمیان که پایه اصلی دیدگاه تجربه‌گرایانه هابز و لاک را تشکیل می‌داد، در سیر تفکر لیبرال با شفافیت بیشتری در آثار بنتام و میل ادامه یافت. از نظر این مسلک، جان‌مایه انگیزه‌های ما و آنچه انرژی لازم را برای رفتارهای انسان تدارک می‌کند و به آنها جهت می‌دهد، صرفاً امیال، آرزوها و نفرت‌های احساسی فرد است. رمز پویایی و تحرک عملی انسان که همیشه در طلب سعادت و خوشبختی است، در ارضای این تمنیات نهفته است. از نظر اخلاقی هم خوشی، سودمندی و لذت هر چه بیشتر و رنج و ألم هر چه کمتر ملاک اخلاقی بودن قرار می‌گیرد.

سردمداران این مکتب تصریح می‌کنند مراد از خوشی همان احساسی است که به شخص دست می‌دهد و از آنجا که خود او بهترین مفسر و تشخیص‌دهنده برای مصادیق آن است، کسی حق ندارد بر اساس پیش‌آگاهی‌های عقلانی یا وحیانی، علی‌رغم تمایلات فرد، چیزی به نام خوشی و سعادت واقعی یا بهنجار را جایگزین خوشی محسوس برآمده از تجربه او بنماید و تجربه فردی هر شخص برای او معیار خواهد بود. به تعبیر بنتام: «هیچ کس به خوبی خود شما

i. نظریه رضایت یا کارگزاری لاک درباره بنیاد دولت بر همین اساس مبتنی است.

ii. Utilitarianism.

iii. John Stuart Mill.

iv. Immanuel Kant.

نمی‌داند چه چیز به نفع شماست». (آریلاستر، 1368: 43) به تعبیر جان استوارت میل: «تنها دلیلی که می‌توان برای اینکه چه چیزی خواستنی است، آورد این است که مردم عملاً آن را می‌خواهند». (همان: 542)

در این تفکر، هر کجا سخن از عقل به میان می‌آید، منظور ابزاری حسابگر در خدمت خواهش‌های نفسانی است، نه یک منبع معرفتی مستقل از تجربه فردی که توان شناخت حقایق ارزشی جاودانه را دارد. بنابراین تجربه فردی در این مسلک اصالت دارد و هیچ منبع دیگری فراتر از آن برای تشخیص ارزش‌های اخلاقی به رسمیت شناخته نمی‌شود. این نکته، پایه اصلی فردگرایی در حوزه اخلاق است و از این طریق راه را برای فردگرایی در حوزه‌هایی مثل حقوق و سیاست باز می‌کند.

کانت برخلاف هابز و بنتام، ملاحظه آثار و نتایج عمل و اتکا به تجربه را برای سنجش ارزش اخلاقی عمل صحیح نمی‌دانست. از نظر او، تجربی قلمداد کردن اخلاقیات زیان‌بار است و به بی‌بند و باری می‌انجامد. وی با نگاهی عقل‌گرایانه به دنبال قواعد اخلاقی و آیین رفتاری مطلق بود که مستقل از تجربه هر فرد بتواند به نحو پیشینی، قانونی عام برای همه افراد باشد. از نظر او، عاقل کسی است که بتواند امیال و تمنیات خود را مهار نماید و مطابق اصول عقلی زندگی کند. بنابراین لذت، میل و نفرت شخصی نمی‌توانند ملاک خوب و بد اخلاقی تلقی شوند.

کانت در حوزه اخلاق سخنی دارد که به طریق دیگری، راه را برای فردگرایی هموار می‌سازد. از نظر او عقل یک قوه طبیعی و باارزش‌تر از امیال نفسانی در انسان است که پشتوانه خودآیینی و خودمختاری فردی واقع می‌شود. نوع انسان‌ها

که از عقل بهره می‌برند، دارای کرامت و احترام هستند. هر فرد به منزله ذات خردمندی است که همواره باید یک غایت مستقل تلقی شود و هرگز نباید ابزاری برای نیل به اهداف دیگر، اعم از اهداف شخصی دیگران یا غایات و مقاصد اجتماعی به شمار آید. اگر هر کس چنان رفتار کند که بشریت - اعم از خود و دیگران - را یک غایت به حساب آورد، نه وسیله‌ای برای اهداف دیگر، در این صورت اراده او اراده قانون‌گذار عام است و قانون وضع شده به دست او قانون طبیعی و ناموس الهی و برای همه انسان‌ها لازم‌الاتباع است. بر این اساس، افراد از قوانینی تبعیت می‌کنند که خود آنها وضع کرده‌اند و لذا خودمختاری افراد محفوظ می‌ماند.

هابز برای پی‌ریزی خاستگاه دولت و جامعه سیاسی بر اساس فردگرایی ذره-ای بر برابری طبیعی افراد در توانایی‌های بدنی و ذهنی تکیه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که کسی نمی‌تواند ادعای امتیاز بر دیگران داشته باشد. (1300: 136 به بعد) لکن کانت برای ترسیم الگوی فردگرایانه‌اش با نگاهی متفاوت از نگاه تجربه‌گرایانه هابز، بر اساس نگرش عقلی، برابری افراد در منزلت انسانی را پیش فرض می‌گیرد و می‌گوید آحاد مردم فی‌حدذاته از نظر اهمیت و احترام یکسان هستند و خود آنها به منزله غایات هستند. اینکه آیا مبانی معرفتی این دو متفکر در اثبات برابری مورد نظرشان توفیق دارد یا نه، موضوعی است که باید در جای خود بررسی شود؛ اما در هر حال، سخن کانت در تبیین پایه فردگرایی از ابتدا ماهیت اخلاقی دارد و ناشی از یک حکم متافیزیکی است؛ بر خلاف هابز که نتایج اخلاقی در سخن او ناشی از اصول اولیه طبیعت‌گرایانه و برآمده از تجربه است.

کانت که سعی دارد میان عقل غایت‌اندیش و خودمختاری فردی جمع کند، در مقام ارائه شاخصی برای تشخیص اصول و قواعد اخلاقی فقط بر ویژگی عمومیت و تعمیم‌پذیری آن برای همگان و در همه شرایط تکیه می‌کند.¹ این یک نشانه صوری است و سؤالات بسیاری درباره چگونگی درک محتوای این اصول باقی می‌ماند که وی بدون جواب می‌گذارد؛ در حالی که برای رسیدگی به اختلاف نظرها و بررسی ادعاهای نادرست در این زمینه نیازمند توضیح این مسائل هستیم.

در جریان تداوم تاریخی اندیشه لیبرال در حوزه خصوصی، تفکر تجربه‌گرا و لذت‌اندیش و مشخصاً مکتب سودگرایی غالب بوده است؛ لکن در حوزه عمومی و تصمیم‌گیری برای مسائل مشترک اجتماعی با توجه به اینکه احساس خوشی و رضایت‌مندی یک امر شخصی و درونی است، این مشکل وجود دارد که اولاً، چه مرجعی و چگونه آنچه بیشترین سود و کمترین رنج را برای افراد دارد، شناسایی کند؟ ثانیاً، بالاترین سرجمع خوشی و سودمندی چگونه میان افراد توزیع شود؟ آیا افزایش این برآیند به قیمت کاهش خوشی یک عده در کنار افزایش مضاعف خوشی عده دیگر قابل قبول است؟ فردگرا در اینجا نگران این است که آرزوها و مقاصد شخصی در میان ملاحظات جمعی مستهلک گردد. لذا متفکران بعدی برای حل این مشکل راهکارهایی

1. البته اطلاق ویژگی تعمیم‌پذیری آن طور که در کلام کانت آمده قابل نقد است. به عنوان مثال، در عین اینکه حرمت غصب اموال و ورود به خانه دیگری به مثابه یک اصل عام پذیرفته است، در تراحم آن با اصل لزوم نجات جان کسی که در خطر افتاده است، به دلیل اولویت حفظ جان نسبت به حفظ مال می‌گوییم حرمت غصب در اینجا کنار می‌رود. مثال دیگر، لزوم صدق در گفتار است که در پاسخ به فرد جانی که سراغ بی‌گناهی را از ما می‌گیرد تا او را به قتل برساند، این اصل کنار می‌رود؛ لکن کانت در پاسخ به منتقدان این استثناها را نمی‌پذیرد.

ارائه داده‌اند که کثرت‌گرایی و فردگرایی را عمق بیشتری می‌بخشد. در این خصوص، نظریهٔ رالزⁱ که در عین پذیرش سودگرایی در حوزهٔ شخصی شخصی و خصوصی، در حوزهٔ عمومی وظیفه‌گرایی کانت را احیا می‌کند، قابل توجه است. او حقوق فردی را تابع ملاحظات فایده‌گرایانه نمی‌داند. و حقوق فردی نمی‌تواند تحت‌الشعاع سودمندی و رفاه عمومی قرار گیرد. بنابر مسلک سودگرایی، عدالت و آزادی و حقوق انسانی در صورتی که به بهزیستی و خوشبختی عمومی بیشتر منجر شود، پذیرفته است. به عبارت دیگر، ارزش اینها غیري است و آنچه ارزش نفسی دارد، همان نتیجه بالاتر سعادت و خوشی مجموع افراد است. در مقابل، کانت با دفاع ابزاری از حقوق و آزادی‌های فردی موافق نبود و معتقد بود آحاد جامعه، غایات فی‌نفسه و افراد خودآیینی هستند که ساختار اجتماعی باید این خودسامانی را تضمین کند. رالز با تأکید بر این جنبه از اخلاق و وظیفه‌گرایانهٔ کانت، بر تقدم حقوق فردی بر خیر عمومی پای می‌فشارد. او مسألهٔ خیر و غایات را یک امر نامتعین، متکثر و شخصی می‌داند که به خود افراد مربوط است و یک مرجع اجتماعی نمی‌تواند درباره آن داوری کند؛ لذا به تنوع و استقلال فردی در این زمینه اهمیت می‌دهد. از نظر او، هر یک از افراد، منبع مستقل و خودآیینی از ادعاها و انتظارات هستند که همگی اعتبار یکسان دارند و نظام مطلوب اجتماعی نظامی است که بدون موضع‌گیری قبلی دربارهٔ خیر و فضیلت بتواند چارچوب بی‌طرفانه‌ای را فراهم کند تا تلاش این افراد برای پیشبرد مقاصد، مطابق برداشت شخصی‌شان در کنار هم سامان یابد. بر اساس سازندگراییⁱⁱ در ایدهٔ رالز، اصول تشکیل‌دهندهٔ این آیین‌نامه و چارچوب

i. John Rawls.

ii. Constructivism.

که مناسبات اجتماعی را تحت نظم درمی آورد، یک امر ساختگی است که پشتوانه آن فقط قرارداد افراد مشارکت کننده است و محتوای آن حقیقی نیست که توجیه تئوریک داشته باشد. در هر حال، ایده تقدم حق بر خیر نزد رالز از سودگرایی بتنام به فردگرایی لیبرال وفادارتر است.

این در حالی است که واگذاری داوری درباره اصول ارزشی تنظیم کننده مناسبات اجتماعی به قرارداد آحاد مشارکت کننده در حیات جمعی، بازگشت به وضع موجود و دست کشیدن از داعیه اصلاح اخلاقی است؛ زیرا توافق به صلح و ختم منازعه منجر می شود؛ ولی لزوماً شرائط عادلانه را برقرار نمی سازد. واقعیت نابرابری ها و برگ برنده هایی که در اختیار دست های برتر قدرت و ثروت قرار دارد، خود را به برآورد افراد ضعیف از آنچه بهترین وضعیت دست یافتنی تلقی می کنند، تحمیل خواهد کرد. انسانی بودن سازمان جامعه به عادلانه بودن قوانین و نظامات آن است. اگر بنا باشد اصولی مثل عدالت هم منوط به توافق مصلحت اندیشانه افراد - اعم از قوی و ضعیف - باشد، چه تضمینی برای اخلاقی یا انسانی بودن جامعه وجود دارد؟ ضعف چه پشتوانه ای برای استیفای حقوق خود خواهند داشت؟

تکنه پایانی و نتیجه گیری

نکته ای که به عنوان نتیجه گیری و نگاه به چشم انداز پژوهش های بعدی گوشزد می شود، این است که برای بررسی موضوعاتی همچون رابطه فرد و جامعه، خاستگاه شکل گیری جامعه سیاسی، بنیاد دولت، توجیه مشروعیت دولت یا الزام سیاسی شهروندان از نظر متفکران لیبرال و همچنین برداشت آنان از ارزش های سیاسی مانند عدالت، آزادی، برابری، حقوق بشر و تساهل در مقایسه با دیگر مکاتب، شاه کلید اصلی برای تحلیل درست و فهم اندیشه ها و نظریات

آنان همین عنصر فردگرایی استⁱ که با وجود نحله‌ها و مشرب‌های متنوع در درون مکتب لیبرالیسم همگی در آن اتفاق نظر دارند و همچون یک اصل موضوع، مسلم انگاشته شده است و بی‌نیاز از توجیه آن را پذیرفته‌اند. به تعبیر دیگر می‌توان ادعا کرد ایده فردگرایی به عنوان عمق متافیزیکی اندیشه لیبرال در عرصه‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی و اخلاق گرفته تا ظاهری-ترین سطح آموزه‌های آن به نحو معناداری حضور دارد.

معضلی که باقی می‌ماند این است که تفکر لیبرال با وجود اینکه به شکاکیت و انتقادی بودن و جزمی نبودن خود می‌بالد، در اینجا تحت حمایت از آزادی، پیروی از امیال فردی را در عین اذعان به اینکه امری دل‌خواهانه یا تصادفی است و پشتوانه منطقی قابل احتجاج ندارد، به طور مطلق و به نحو جزمی تأیید می‌کند و ارزش آن را تا سر حد تقدس بالا می‌برد و به جز قید عدم مزاحمت نسبت به آزادی دیگران، هیچ محدودیتی برای آن قائل نمی‌شود؛ در حالی که اگر دولت و نهادهای اجتماعی در معرض لغزش و سوء استفاده هستند، ادعاها و امیال شخصی هم چنین هستند.ⁱⁱ سؤال اساسی این است که آیا مطلق انگاشتن آزادی فردی و اولویت دادن آن بر همه ارزش‌های انسانی آن طور که در آموزه‌های لیبرالیستی تکرار می‌شود، در چارچوب شناخت‌شناسی لیبرالی قابل توجیه است؟

i. البته تشریح این نکته در هر مورد نیازمند مقاله مستقلی است.

ii. به تعبیر ساندل، اگر رالز به سودگرایی انتقاد می‌کند که تلفیق خواسته‌های متنوع افراد در جامعه موجه نیست، در نظریه خود آنان هم تلفیق تصادفی یا دل‌خواهانه امیال در دوران یک شخص توجیه منطقی ندارد. (ر.ک: ساندل، 1887: 363 به بعد)

منابع

- آربلاستر، آنتونی، 6868. ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز.
- ساندل، مایکل، 1887، لیبرالیسم و منتقدان آن، ترجمه احمد تدین.
- کاپلستون، فردریک، 1878، تاریخ فلسفه (از یونان تا روم)، ج 1، تهران، علمی - فرهنگی.
- لاک، جان، 1887، رساله‌ای در باب حکومت، ترجمه حمید عضدانلو، تهران، نی.
- هابز، توماس، 1880، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی.

